

به بهانه نامه کیارستمی به احمدی نژاد

آقای کیارستمی شما از "بَدَلِ چینیِ ترک خورده آب میخورید"

متن ، در نوشته کیارستمی ، ساختار سینمایی دارد . این ساختار از جهان هستی شناسانه ی دیگر آثار کیارستمی جدا نیست .

در این متن ، کیارستمی با بکار گیری همان راهکارهای سبک سینمایی اشان ، سعی در جا انداختن تفکر انتخاب بد و بدتر را ندارد. بل او جانبدارانه این بار در متن اصلی جامعه با نفی حرکت های روشنفکری و به چالش کشیدن نقش اندیشه ی آزادی و فکر ، با نگاه رهبری فکری از بالا - نمونه بارز سینمای مولف ، به روایت کیارستمی - (پارودی Parodi) در دناکی را می آفریند.

آن چه که امروز در سینما - بنام ایشان - میشناسیم ، حضور و شهود سوژه (انسان) در لابلای واقعتهای ساده و گاه پیچیده است. این حضور نامرئی در کارهای او با مهارت تمام ثبت میشوند.

در کارهای کیارستمی قوانین حاکم بر محیط طبیعی و اجتماعی مردم اعم از سنت و فرهنگ ، روابط هستی شناسانه ی آنها را تعیین میکنند و هرگونه نگاه از بیرون و یا تغییر این روابط ، نفی و علیل شمرده میشوند.

حال با این پیش زمینه میتوان نامه ی کیارستمی به احمدی نژاد را خوانش دیگری کرد.

کیارستمی بر اساس نگرش خاص خود ، متن را با روایتی ساده شروع میکند.

در جهان تصویری. متن او ، عنصر خبیث ، رفسنجانی (نماینده ثروت و چپاول و ... دارای توانایی برای بازی با قواعد جهان امروز) در کنار احمدی نژاد ، فرزند انقلاب ۵۷ (البته به زعم ایشان) صاحب اخلاق ، آرمان و مدافع محرومان قرار میگیرد.

در نمای بعدی دانای کل (کیارستمی) و کودک ۵ ساله ایشان (لابد شکل نمادین نسل انقلاب) و همچنین واقعیت ساده ای مانند دادن بیسکویت به آنکه کمتر دوستش میدارد ، را داریم که مضمون های این پارودی بدساخت انتخابات را میسازند.

نوشته اید که :

" هنوز نمیدانم آن روز ، آن بیست و چند سال پیش در ذهن پسر پنج ساله ام چه گذشت که بیسکویتش را به آن دیگری داد که کمتر از من دوستش میداشت "

اینکه کسانی به این رژیم و تفکر حاکم بر آن - از همان اوان انقلاب - کمک کردند و یا از آن آویزان شدند که خود قربانی با آن نداشتند و یا لافل نشان میدادند که ندارند ، اکنون بر همه عیان شده است.

آقای کیارستمی این تقسیم بندی واقعیت های ساده در حرکت بعدی متن ، بُن مایه ی تفکر شما را نشان میدهد : " پس اکنون با کمال تاسف تو (احمدی نژاد) تنها به درد آن میخوری که از دنیایی چنین آرمان باخته (کدام آرمان ؟) و بازیگر ، افسرده شوی . دنیایی که در این ۲۷ سال ساخته شده است و ما هم جزئی از این دنیا هستیم " .

به راستی این "ما" کیست ؟ آیا این "ما" همان نسل راستگوی مکتبی حزب الله است که ایشان با حسرتی غریب از آن یاد میکند و آن را دوست میدارد؟ و یا همان نسلی است که نه تنها ایشان ، بل بخش قابل توجهی از فرهنگ و رزان ایرانند که با دستپاچگی تمام ، راه حل را در ندادن بیسکویت به آنکه کمتر دوستش میداریم جستجو کردند؟

هیئات ! که شرایط سهمگین فشار و اختناق و آدم کشی را نمیتوان دور زد .

آقای کیارستمی ! اینها دیگر " یک اتفاق ساده " نیستند.

شما با تسلط خوفناکتان بر فرم ، اندیشه را از درون تهی میکنید و جهان دیگری را برای ما میخواهید. نمونه اش :

" روزگار غریبی است نازنین " ، زیر دستگاه فکری شما تبدیل میشود به " روزگار غریبی است برادر" و چنین است که حسین زیر درختان زیتون ، میشود احمدی نژاد مکتبی در عرصه واقعی اجتماع ، و روشنفکر کسی است که باید در ایران بدنبال گورکن خویش برود (طعم گلاس) . این مونتاز خلاق را نه تنها شما ، بلکه شماری چند از برجسته ترین اندیش ورزان این مرز و بوم با تردستی حیرت آوری سالهاست که انجام میدهند.

نوشته اید :

بقول مدرس " اکنون کسی لازم است که قاعده های بازی این جهان را آموخته باشد " .

براستی چه کسانی این قواعد بازی را به این مکتبی حزب الله می آموزند ؟ نقل قولهای فرسوده ی سنتی تاریخی ، یا پیاده رویهای موقرانه شما بر روی فرش فرمز فستیوال مدرن کن ؟

شما در متن با جا انداختن تفکر احمدی نژادها و پیوند سینمایی آن با چاشنی نقل قول مدرس ، فضا را باز میکنید و انتخاب خود را با مهارت ، بعنوان تنها درک سیاسی فرهنگی موجود ، از شعور جمعی این مردم ، به ما ارائه میدهید.

گفته اید :

" من تو (احمدی نژاد) را دوست دارم چون نمیتوانم به خودم راست نگویم که میدانم (دانا کی کل) آنچه میگویدی راست میگویدی..."

به راستی آقای کیارستمی ، احمدی نژاد ها چه میگویند ؟ کجا راست گفته اند ؟ در جهان. متن شما ، رفتار و انتخاب کودک ۵ ساله ، روابط و شرایط ما را رقم میزند که این خود متاثر از مجموعه ی پیچیده ی روابط طبیعی است که شما نیز دلیل آنرا هنوز نمیدانید.

اما تطبیق این گفتار در متن ، با نگاه موعظه گر شما در رابطه با احمدی نژاد ها ، یاد آور دیدگاه مسلطی است که اینها عقلاشان نمیرسد ولی پاک هستند .

میگویید :

" تو همچنان بی دروغ " ما " ی سال ۵۷ را زنده میکنی " .

بگذارید من هم با روایتی نه به پیچیدگی متن شما ، نسخه دوم این پارودی خوفناک. " یک اتفاق ساده " را بسازم .

روایت :

در مقطع انقلاب همراه دوستی که اینک از برجسته ترین فیلم سازان ایران اسلامی است ، در همان خیابان آزادی معروف مشغول جدل سیاسی. آن زمان بودیم ، دختر جوانی که روزنامه ای از یک جریان چپ را تبلیغ میکرد ، سر راه ما قرار گرفت ، دوست سینماگر من با عصبانیت گفت : " اگر آقا (خمینی) بگه ، من همین الان شکم این دختر را سفره میکنم و این چیزی است که شما هرگز نخواهی فهمید ".

من ماندم و حیرت و بهت ، چرا که او بطرز مرگباری راست میگفت.

آقای کیارستمی ، متن شما نیز همین را به ما میگوید:

" آرمان و از خودگذشتگی برای تغییر زندگی مردم مفاهیم انتزاعی نبودند ، چیزهایی طبیعی و جزئیاتی زنده از روحیه و عملکرد میلیونها جوان معتقد (به چی ؟) و سالم (؟) و راستگویی بودند که میخواستند از انقلاب فرصتی فراهم آورند تا طبقه محروم جامعه شرایط بهتری برای زندگی داشته باشند".

حال میشود رد پای این نوع نگاه را در اکثر کارهای شما دید. شما به این جهان بسته ، نه تنها اعتقاد بلکه نیاز میرم دارید.

ولی هیبات که نتایج انتخابات درست عکس تحلیل متن شما از آب در آمد. گویا تاریخ با تکرار دوباره اش ، اما اینبار مضحک تر ، الیاکازان سینمای ایران را به ما هدیه داده است.

افسوس که شما همچنان از " بدل چینی ترک خورده ای آب میخورید".

آقای کیارستمی ! آنها در روایتهای خشن و غیر انسانی خود نه تنها اصلاح پذیر و پاک نیستند ، بلکه کوفتن سر زندانی در بند، بر پله های سیمانی زندان و شکنجه و تجاوز را " یک اتفاق ساده " جلوه میدهند و شما چون همیشه مانند پدري مهربان و دانا و ناظر برای آنها ناله های مدرن سر میدهید.

میگویند :

" آقای احمدی نژاد، اما چیزی وجود دارد (بر ما معلوم است چه چیز) که تو را در دنیای ۲۰۰۵ وصله ناجور میکند ، پس اکنون با کمال تأسف تو تنها به درد آن میخوری که از دنیایی چنین آرمان باخته و بازیگر (نشانه های سینمایی) افسرده شوی " .

از اینکه در جهان متن شما همیشه وصله های ناجور با سرسختی به نام انسانیت ، رفتار طبیعی و سنتی خود را مرتکب میشوند و اگر گاهی دُم به تله میدهند و عنوان رئیس جمهور علنی را هم یدک میکشند ، در راستای همان برداشت شما از محیط طبیعی است.

شما نوشته اید :

" تو (احمدی نژاد) درست تر از آن و اصولگراتر از آن هستی که بتوانی در بازی پیچیده سیاست گزاران آلوده به قدرت ، بازی کنی ...".

پس به قول حافظ : " چه جای شکر و شکایت !"

در نمایی از فیلم زندگی شاملو با پس زمینه ای از قله دماوند ، شما شعر جاودانه او را زمزمه میکنید:

" هراس من - باری - همه از مردن در سرزمینی ست
که مزدگور کن
از بهای آزادی آدمی
افزون باشد ."

دریغا که شما جانب گورکن آزادی را گرفته اید و این همان پاشنه آشیل جهان فکری شماست.
در این فیلم انتخاباتی ساخته شما ، بخشهای دیگری از واقعتهای نه چندان ساده حذف شده اند، یعنی همانها که مردن در سرزمینی که " مزدگورکن از بهای آزادی آدمی افزونتر باشد " را نخواستند.

اشتباه نکنید ، این بار بهای آزادی از قیمت بیسکویت شما افزونتر است .

سیروس آریال
دانشجوی سینما - دانشگاه استکهلم
۶ جولای ۲۰۰۵
سوئد